

## تبدیل دوهمخوان "د د" "dd" به "ند" "nd"

### در زبان‌های دیگر و در زبان فارسی

در زبان‌های سامی بسیار پیش می‌آید که واژه‌های در ساخت بنین واصل خود دارای دو تا همخوان دندانی بندشی واک‌دار "د"، یعنی dd، بوده که در ساخت نوین تر آن به جای dd گروه همخوانی nd به چشم می‌خورد: به عنوان مثال meddem در سریانی، به معنی "چیزی" در مقابل ܡܝܕܝܐ mendī در گویش‌های نوین تر آرامی<sup>۱</sup>. این پدیده، که در زبان‌شناسی دژان گردانی (dissimilation) در مقابل همسان گردانی (assimilation) نامیده شده است، پدیده ایست بسیار دیرینه و کهن، آنچنان که از اسم صبی‌ها که mandāyē نامیده می‌شوند، بر می‌آید. "مندائی" که همان "صبی" یا "صابئی" است به فرقه‌ای گفته می‌شود که عرفان‌گرای هستند. خود واژه mandā به معنی معرفت و عرفان است و mandāyē به معنی عرفان‌گرایان و مندائی‌ها. این واژه در کتاب دانیال از کتاب مقدس<sup>۲</sup>

۱- زبان آرامی به دو گروه دسته بندی می‌شود: گروه آرامی باستانی و گروه آرامی نوین. گروه آرامی باستانی به گروه کهن تر و گروه جوان تر تقسیم شده است و گروه آرامی نوین به شرقی و غربی. آرامی باستانی کهن تر در برگیرندهٔ زبان سنگنبشته‌های زنجیرلی و زبان بین‌المللی شاهنشاهی هخامنشی و بوته بافت نبشته papyrus های جزیرهٔ فیل در مصر و کتاب دانیال از کتاب مقدس است و گروه جوان تر آن به غربی و شرقی تقسیم می‌شود. گروه غربی شامل آرامی بت پرستان در نبط و پالمیر و آرامی یهودی در فلسطین و آرامی سامری و آرامی مسیحی در فلسطین و گروه شرقی شامل سریانی شرقی و غربی و آرامی تلمود بابلی و آرامی عرفانی (مندائی) می‌باشد. گروه آرامی نوین نیز به شرقی و غربی تقسیم می‌شود: شرقی آن شامل آرامی صبی‌ها در اهواز و بصره و آرامی یهودی در آذربایجان و کردستان و آرامی مسیحی در ترکیه و سوریه (طورویو) و در عراق و ایران و جاهای دیگر (کلدانی و آسوری) است و شاخهٔ غربی آن در سه دهکده در مرز لبنان و سوریه نگهداری شده است.

به صورت  $mandā\acute{a}$  از  $maddā\acute{a}$  آمده است. واژه های دیگری که در آن ها پدیده تبدیل  $da$  به  $nd$  رخ داده است بنا بر پژوهش های مندائی شناس نامدار، پرفسور رودلف ماتسوخ<sup>۱</sup> عبارت از موارد زیر است:

Koendīy(e) به معنی هنوز از \*Koeddī و این از Kad.

gunda به معنی لشکر از \*gudda

šlanda به معنی کالبد از \*šladda

pandama به معنی پارچه ای که به هنگام مراسم مذهبی بر دهن گذارند، از

اوستائی paiti-dāna- که باید نخست به صورت \*paddān در آمده

بوده باشد. همچنین است امر در واژه هائی از باب تفعیل و تفعّل در افعالی که عین الفعل آن ها "د" باشد.

مواردی که در گویش های آرامی نوین به دست آمده است عبارت است از:

جلید Kander به معنی "پیچاندن" از \*gadder<sup>۲</sup>.

arpōntā به معنی "هر چهار تا" از  $\text{arpōntā}$ <sup>۳</sup>.

و اگر به دنبال شواهد در زبان های هند و اروپائی بگردیم به واژه "صد" در این زبان ها برخورد می کنیم که از روی آن این زبان ها را به دو دسته اولی تقسیم کرده اند. زبان هائی که شماره ۱۰۰ در آن ها با همخوان  $s$  آغاز می کند و زبان هائی که به جای  $s$  در آغاز واژه  $c$  داشتند. گروه نخستین را زبان های ساتم نامیدند و گروه دوم را زبان های کاتم، چرا که گروه اول برای شماره "صد" "ساتم" می گفتند و گروه دوم "کاتم" می خواندند. اینک زبان لاتین که یکی از زبان های کاتم است برای شماره

1--Rudolf Macuch, Handbook of Classical and Modern Mandaic, Berlin 1963, SS. 44 ff.

و راجع به صبی ها رک. به رودلف ماتسوخ، صبیون کیستند؟ در نور جهان، ج ۱، ش ۱۲ برگ ۱۳ به بعد. و رک. به علی قویم، صابئین، در دانش، ۴۰۱:۱ - ۴۰۸ و ۴۶۹. ۴۷۵

2--Cf. The. Noldeke, Grammatik der neusyrischen Sprache am Urmia-See und in Kurdistan, Leipzig 1868 1868, S. 39.

3--Cf. R. Macuch - E. panoussi, Neusyrische Chrestoathie, Wiesbaden 1974, s.v.  $\text{arb}^{\circ}\text{ōtā}$ .

صد واژه، centum را دارد که به فرانسه cent و به ایتالیائی cento شده است. centum لاتین باید در اصل به صورت cettum با تشدید بوده باشد، تشدیدی که بر اثر تکیه واژه به وجود آمده است، تا از این راه با تبدیل tt به nt، صورت کنونی این واژه به دست آمده باشد.

reddere در زبان لاتین به معنی "باز پس گرداندن" است که در زبان فرانسه به صورت rendre و در زبان ایتالیائی به صورت rendere در آمده است، پس بنابراین پدیده، تبدیل dd به nd در آن رخ داده است. صیغه اصلی reddere در لاتین redare\* بوده است، از پیشوند re- به معنی "باز پس" + فعل dare به معنی "دادن". همچنین است در مورد andare در ایتالیائی به معنی "رفتن به سوی"، از ریشه لاتین ad- به معنی "به سوی" + ire به معنی "رفتن". بنابراین از adire\* نخست adare\* به دست آمده و سپس addare\* و سرانجام andare به وجود آمده است.

شهر سنندج را به کردی Senā می گویند. اینک اگر ما واژه "دژ" را به معنی "قلعه" بر آن بیافزاییم صورت Senā+dež\* به دست می آید که باید به مرور زمان به صورت sanaddež/ǵ\* در آمده باشد تا بر طبق قاعده‌ای که ما اینک درگیر آنیم به صورت sanandaǵ نیز در آمده باشد.

در این اواخر از یکی از اهالی رضائیه در هنگام گفتگو واژه činda را شنیدم برای "چیده" آنچه که در آن پدیده، تبدیل dd به nd باید بدینسان رخ داده باشد: از čida به čidda\* و از این به činda.

vaēd- در اوستا هم به معنی دانستن و آگاه بودن است و هم به معنی یافتن و دریافتن و دید داشتن و دیدن، که در پهلوی vindītan شده است و این هر آینه از در vidditan. از همان اصل در پهلوی vindišn نیز آمده است، از راه viddisn

بندر را به لاتین portus می گویند، از همان ریشه ای که از آن نیز porta به معنی "در" و "دروازه" رُست و روی و اشتقاق یافته است. اگر ما پیشوند pad (از paiti باستانی، به معنی "به" و "در فراروی" و الخ) به پیشاپیش

1-Cf. Chr. Batholomae, Altiranisches Wörterbuch, ..., S. V.

dar (چه در حکم اختصاری از drayah<sup>۱</sup> به معنی دریا در فارسی باستان و چه به معنی دهانه و در و جایگاه خروج) در آوریم به صیغه ای به مانند \*paddar دست می یابیم که از آن می توان به آسانی، به ویژه تحت تاثیر زبان عربی که در آن "پ" به "ب" تبدیل گردیده است، به صورت کنونی واژه<sup>۲</sup> بندر bandar دست یافت، به معنی دهانه و دری که از آن می توان به دریا راه یافت.

صورت "وندیداد" در پهلوی gud-dēv-dād است و این از شکل کهن تر آن vīdēvdād، که در آن "د" نخست تشدید یافته سپس به nd تبدیل شده است.

در سریانی واژه<sup>۳</sup> pandaqā به معنی "فندق"، بنا به نظر بروکلمن<sup>۴</sup>، از ریشه ای ناشناخته در زبان فارسی است. این ریشه می تواند احتمالاً pad+dag- باشد به معنی "از بهر آتش روشن کردن و آتش زدن" از پیشوند pad و سناک daq- در اوستا به معنی "آتش زدن و سوزاندن"<sup>۵</sup>. funduq "فندق" در عربی، به معنی "مهمان سرا"، می تواند از ریشه ای رُست و روی یافته باشد که سیمه ای از آن -fad- به معنی "از بهر"، از ایرانی باستانی گرفته شده است و نیمه دیگر آن dūk از ریشه ای که فعلا در زبان های سامی به چشم می خورد. چرا که با در نظر گرفتن اصل هم آهنگ کردن واکه ها، که بیشتر در مناطق ترک نشین مصداق دارد. از شکل fad+dūk می توان به آسانی به شکل funduq دست یافت. شاید بتوان واژه<sup>۶</sup> qalandar را به معنی نیکوکار<sup>۷</sup> به ریشه ای به مانند "کرده در" \*karda-dar برگرداند، که در آن نه تنها پدیده<sup>۸</sup> تبدیل dd به nd رخ داده است بلکه پدیده<sup>۹</sup> تبدیل rd به rd<sup>۱۰</sup> نیز، آنچنانکه در "سالار" از "سردار"، در "نالار" از "داردار"، در "پالان" از "باردان" و در بسیار نمونه های دیگر. از آنجا که یکی از معانی "در" نیکوکاری است<sup>۱۱</sup> هر آینه می توان از \*karda-dar

۱- مقایسه شود با zərād- در کنار zərādaya- به معنی "دل" در اوستا. "در" در منتهی الارب به معنی "ترعه" نیز آمده است.

2-Cf. C. Brockelmann, Lexicon syriacum, s.v.

3-, Chr. Bartholomae, Altir. Wörterbuch, S. dag-.

۴- رک. به برهان قاطع، به اهنمام محمد معین، زیر واژه<sup>۱۲</sup> "قلندر".

۵- هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمایل

هر کس شنید گفت الله در قائل (حافظ)

هم از لحاظ معنی شناسی وهم از لحاظ آواشناسی به *galandar* < \**galaddar* راه یافت .

اینچنین پیداست که دشوارترین ریشه شناسی مربوط به نام شهر دانشپور جندیشاپور یا گندیشاپور است . دانشمند بلند پایه و ایراندوست نامدار ، پرفسور کارل هومل پنج گونه احتمال ریشه‌شناختی این واژه را به سان زیر گردآوری کرده است :

از طبری : Beh-az-Andew-i-Schapur  
از نولدکه : Gund-i Schāpūr  
از القفطی : Dschundā wa Schapūr  
از الگود : Genta Shapirta  
از تاریخ سعرت : Anti-Schāpūr

در این میان آنچه که ظاهراً به نام "گندیشاپور" می‌خورد همان احتمال نولدکه است . از ریشه‌های که در زبان‌های سامی به صورت‌های *gudda* (در آرامی و سریانی) و *gunda* (در مندائی) و "جند" *gunud* (در عربی) به چشم می‌خورد و به اصل *gudd* از *GDD* برمی‌گردد ، که در آن نیز پدیده تبدیل *nd* به *dd* به چشم می‌خورد . معنی این واژه گردان و لشکر است ، بنابراین "گندیشاپور" برطبق این احتمال به معنی "گردان شاپور" بوده است . کارل هومل ، پس از بررسی این ریشه شناسی های فرضی مربوط به "گندیشاپور" و پس از رد آن ها به احتمال اشتقاق این نام از *kānti-šāpūr* (نازشاپور) روی می‌آورد که در آن قسمت اول آن گویا از هندی به عاریت گرفته شده است ، چرا که در برخی از نام‌های شهرها در هندوستان به مانند *kāntipur* و *kāntinagarī* به معنی "برج بخت" و "زیباشهر" به چشم می‌خورد . کارل هومل این پیشنهاد را منوط به این می‌گذارد که ریشه‌های ایرانی برای این واژه پیدا نگردد . اینک از آنجا که مامی دانیم شاپور اول این شهر را در حکم کانونی از بهر پروراندن دانش شالوده گذاری کرده بود ، خود به خود به واژه "وید" از *vaēd-* در اوستا ، به معنی "دید و دانش" می‌اندیشیم که در "نوید" هم نهفته است ، به معنی "مژده" . اگر صورت بازسازی شده‌ای را به مانند *vēd-i šāpūr*\* به معنی "وید شاپور" ( دانش شاپور ، دانشگاه شاپور) بتوان فرض کرد ، می‌توان از آن به شکل نخست *Gud-di-šāpūr*\* و سپس *Gundišāpūr* راه یافت ، آنچنان که "وتارتن" *vitārtan* در پهلوی به

l-K. Hummel, Die Anfänge der iranischen Hochschule

Gundischapur in der Spätantike, in Tubinger Forschungen,

1963, Nr. 9, S. 2.

صورت "گذشس" *guḍaštan* در فارسی دری و *virēxtan* به  
 "گریختن" و *vižārtan* به "گزاردن" و *vižātan* به گشادن " *vināskār*  
 به "گناهکار" و *vī dvaēštva-* در اوستا به صورت *yud bēš* در پهلوی و  
*ḡud bīš* در فارسی دری، به معنی "برضد بوس و برپادبندی" در آمده است.  
 واژه‌ای به دیسه‌وسان *viḡ-* *viḡi-* در پارسی باستان و *vis-*  
 در اوستا هست، به معنی "شاهکده و شاهگاه و جایگاه شاهزاده و آزاده" اینک از آنجاکه می‌دانیم  
 یکی از دیگر گونی‌های *ḡ* پارسی باستانی به *a* در فارسی دری منجر شده است، آنچنانکه  
 این امر در واژه "زردشت" از *Zaraduštra-* آبروشنی پیداست، می‌توان به شکل فرضی  
*viḡi-šāpūr* برای توجیه نام "جنیدشاپور" پنداشت، که از آن می‌توان از در  
*Gudīšāpūr* به *Gundīšāpūr* و *ḡundīšāpūr* نیز رسید.  
 این بود به سان فشرده وار نمونه‌هایی برای شناساندن پدیده زبان‌شناختی تبدیل  
*nd* به *ad* در راه شناخت و شناس موارد دیگر در این باب و از این قماش.

البته ما در اینجا تنها نکوشیدیم مواردی را در زبان‌های گوناگون در امر مورد بحث  
 گردآوری نماییم و آن‌ها را در یکجا به پهنه چشم انداز دست اندر کاران زبان‌شناسی در آوریم  
 تا آنان نیز ما را دریافتن و بازشناسی موارد دیگر یار و یاری باشند، بلکه به ریشه‌شناسی آن  
 شماره از واژه‌ها نیز پرداختیم که هنوز گنگ و مبهم به نظر می‌رسیدند. شاید از این راه بتوان  
 آن انگیزه‌های را در میان دانشجویان و دبیران و آموزگاران این مرزوبوم به پیدایش آورد که  
 روزگاری (بهنگامی که زبان‌شناسی زبان‌های هند و اروپائی با شیوه هم سنگ‌آوری و تطبیقی پا  
 به آستانه با شنیدگانی و قدم به عرصه وجود می‌گذاشت) در میان دانشمندان اروپائی و خوانندگان  
 آنچه که آنان می‌نوشتند فرمانفرما نبود. در آن روزگاران از آنجا که مردم و بویژه دانش‌آموختگان  
 رشته‌های گوناگون به اصول همسنگ‌آوری در مورد یک فلان پدیده‌شناسی زبانی از راه نوشته‌های  
 زبان‌شناسان کارگشته و متخصص آشنا شده بودند به‌کند و کاو و جستجوی بازی و ارانه در گویش‌های  
 خود در مرز و برزن‌های گوناگون می‌پرداختند و یافته‌های خود را برای داوری درباره درست  
 یا نادرست بودن آنها به همان زبان‌شناسان می‌فرستادند. باشد که یک چنین همکاری ایرا  
 در میان دانشمندان مردم این مرزوبوم، چه رسد به در میان استاد و دانشجو یا در میان یک استاد  
 و همکار خود، آرزو کرد. و برای رسیدن به این آرزو با به این مقصود و پیشداشته باشد به جای اندیشه  
 کردن به خانه‌سازی به مقاله‌نویسی بپردازیم.

1-Cf. Chr. Bartholomae, op. cit., ..., s. Vis

2-Comp. P. Horn, Neupersische Schriftsprache, in Grundriss der Iranischen Philologie, ..., S. 33, Nr. 5.